

مقدمهٔ دبیر مجموعه	۹
پیشگفتار	۱۳
[بخش نخست]	
روش تکامل‌گرا در باب سنت	۳۱
[۱] چگونه در نگرشمان به سنت نوآوری کنیم؟	۳۳
مفهوم «متن سنت اسلامی-عربی»	۳۴
مفهوم «نگرش»	۳۷
مفهوم «نوآوری»	۳۹
مفهوم «چگونگی»	۴۱
[۲] پایه‌های نگرش تکامل‌گرا در پرداختن به سنت	۵۱
اصل تداول	۵۴
اصل تداخل	۵۵
اصل تقریب	۵۸
[۳] دیدگاهی کاربردی برای نوسازی مقاصد شریعت	۶۳
علم مقاصد و اخلاقی اسلامی	۶۴
نظریه‌های مقصدی سه‌گانه	۶۶
اصلاح نظریهٔ ارزش‌های مقصدی	۷۲
پیوند میان علم اخلاق و علم فقه در دو سوی «میانه‌روی» و «افراط‌گرایی»	۷۷
[بخش دوم]	
روشنمندی متداول فلسفی	۸۷
[۴] مبانی زیبایی فلسفه	۸۹
اقتباس اصطلاحات فلسفی از زبان عادی	۸۹
ارزیابی نسبی بودن زبان فلسفی	۹۶

۵] اصول زبانی مقولات فلسفی	۱۰۳
شاخص‌های نظری در مقولات عربی	
نظریه مقولات ارسطو	۱۰۴
ریشه زبانی مقولات	۱۰۵
مقولات زبان عربی	۱۰۷
۶] افسانه فلسفه محض	۱۱۳
فلسفه محض و مطابقت	۱۱۳
ویژگی‌های فلسفه تطابقی	۱۲۳
ویژگی‌های فلسفه غیرتطابقی	۱۳۴
ویژگی‌های عقلانیت تحول‌پذیر	۱۳۶
۷] آیا عقلانیت تکثرپذیر است؟	۱۴۱
رهیافت تعقل از دیدگاه فلسفه عربی	
ویژگی‌های فعل عقل	۱۴۳
ویژگی‌های فعل خردورزی	۱۴۸
ویژگی‌های فعل تعادل	۱۵۰
انواع روابط بین افعال سه‌گانه تعقل	۱۵۲
۸] فصل الخطاب تفاوت بین فلسفه بشری و حکمت قرآنی از دیدگاه حکیم بدیع‌الزمان	۱۵۵
بدیع‌الزمان فیلسوف و پیونددهی میان فلسفه و حکمت	۱۵۷
بدیع‌الزمان حکیم و جداکردن فلسفه از حکمت	۱۵۹
[بخش سوم]	
شیوه استدلال‌گرایی در منطق	۱۷۱
۹] از جدل پسندیده تا دانش مناظره تا علم کلام	۱۷۳
بهره‌گیری تبلیغ اسلامی از شیوه مناظره	۱۷۴
الگوی نظری مناظره	۱۷۸
منطق اعتقادی مناظره‌کنندگان	۱۸۳
۱۰] مشروعیت دانش منطق در سنت اسلامی	۱۸۷
ملاک‌های مشروعیت منطق و ملاک‌های مخالفت با آن	۱۸۸
ارزیابی مخالفت با منطق و بازایی مشروعیت منطق	۱۹۶
۱۱] منطق استدلال دلیل‌محور و استدلال طبیعی و نمونه‌های آن	۲۰۷
از اختلاف در ابعاد اندیشه فلسفی تا اختلاف در ابعاد اندیشه منطقی	۲۰۷
ابهام گفتمان طبیعی	۲۰۹

استعارى بودن دوگانه گفتمان طبيعى	۲۱۱
قياسى و جدلى بودن گفتمان طبيعى	۲۱۳
[۱۲] آيا حقوق دان به فراگيرى دانش منطق نيازمند است؟	۲۱۹
حقوق و استفاده کاربردى منطق	۲۲۱
دانش حقوق و چگونگى پرداختن ابزاري به منطق	۲۲۷
تناقضات در ديدگاهى كه منطق را انكار مى كند	۲۳۱
پيوست [۱]: دانش اصول فقه	۲۳۷
نوگرایی، تكامل گرایی و ابزاري بودن	۲۳۷
نوگرایی	۲۳۷
تكامل گرایی	۲۳۹
ابزاري بودن	۲۴۰
پيوست [۲]: مسلمات و نتايج نگرش تكامل گرايه سنت	۲۴۳
در كتاب روزآمد كردن روش در ارزيايى سنت	۲۴۳
آثار دكتور طاهى عبدالرحمان	۲۴۷
پى نوشت ها	۲۴۹
واژه نامه	۲۷۵
نمايه	۲۸۳

مقدمه دبیر مجموعه

یکی از عرصه‌های مهم گفت‌وگوی اندیشمندان مسلمان چگونگی رویکرد به سنت اسلامی است. با وجود برداشت‌های گوناگون از سنت اسلامی، بازتعریف الگو و شیوه خوانش و فهم و بهره‌گیری از این سنت از موضوعات چالش برانگیز بوده و همچنان در زمره مسائل مورد بحث قرار دارد. هرچند همین گوناگونی برداشت‌ها منجر به پدید آمدن جریان‌های فکری متنوع و گوناگون شده، اما از سویی چالش‌هایی را در ارزش داوری روش‌شناسی مطالعات سنت موجب گشته است. در دهه‌های اخیر و در محافل علمی و دانشگاهی کشورهای اسلامی، تحت تأثیر مطالعات و پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه نسبت میان سنت و مدرنیسم، نظریه‌ها و اندیشه‌های نوینی در یافتن و بازسازی روش‌های مطالعاتی اندیشمندان مسلمان برای بهره‌گیری از سنت ظهور یافته است. این رهیافت‌ها برای بازسازی نظام فکری، در گستره اندیشه اسلامی، و دست‌یابی به الگویی معتبر در این زمینه بوده است.

پرسش اساسی در این باره آن است که روش‌ها در خوانش سنت چگونه باید باشد؟ ویژگی‌ها و بایستگی‌های این روش چیست؟ موانع و چالش‌های پیش روی خوانش و دریافت گوهر سنت چیست؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها ناگزیر باید به منطق سنت خوانی و فهم سنت دست یافت.

از جمله کسانی که در این عرصه به ارائه دیدگاه و نظریه پردازی پرداخته است دکتر طاهای عبدالرحمان نویسنده معاصر مراکشی است. او، که در جریان‌شناسی فکری معاصر جهان عرب در جرگه نومعتزلیان قرار می‌گیرد و صبغه عقل‌گرایی بر آثار و دیدگاه‌های او

غلبه و چیرگی دارد، در آثار خود می‌کوشد تا، با حفظ منزلت و جایگاه سنت، الگویی فکری برای نظام اندیشه اسلامی در بستر میراث اسلامی ارائه نماید.

هرچند در اینجا در صدد نیستیم میزان موفقیت او را در ارائه چنین الگویی داوری کنیم، اما باید طرح پرسش‌ها و نگرش انتقادی او به جریان‌های فکری التقاطی و بریده از سنت اسلامی راه را برای بازنگری در نظام اندیشه اسلامی فراهم می‌آورد. از جمله آثار این اندیشمند مسلمان کتاب سؤال المنهج فی أفق التأسيس لأمّودج فکری جدید یا پرسش از روش؛ حرکت به سوی الگوی نوینی از اندیشه است. این کتاب مجموعه‌ای از درس‌گفتارها و مباحثی است که دکتر طاهای عبدالرحمان در کلاس‌ها و سخنرانی‌های خود ارائه کرده است. او در این گفتارها کوشیده است تا با بهره‌گیری از دانش‌های گوناگون، همچون زبان‌شناسی و منطق و روش‌شناسی، اصول این الگوی فکری را ارائه نماید. و در عین حال با روشی عقل‌گرا، که از ویژگی‌های معتزلیان قدیم و نومعتزلیان است، به ساخت چنین الگویی پردازد و تا حدودی به پیاده‌سازی این نظام فکری در علوم اسلامی، از جمله اصول فقه و مقاصد الشریعه، پردازد.

او در عین حال کوشیده است دفاعی ضروری و بایسته از علم منطق در پرداختن به خوانش سنت نمایان سازد.

آنچه می‌تواند دستاورد مجموعه آرا و اندیشه‌های گردآمده در این کتاب باشد راهنمایی پژوهشگران در ضرورت گزینش منطق فهم سنت و به‌دورماندن از لغزش‌های احتمالی در این زمینه است. این رویکرد فکری در فرایندی میانه‌رو می‌کوشد بازخوانی سنت را با تکیه بر عقل مسدود یا مؤید با شریعت و نه عقل خودبنیاد به انجام رساند، آن هم در مقابل جریان متن‌گرای افراطی در نمودهای گذشته و معاصرش، که سنت را تا حد زیادی به جمود و ناپویایی می‌کشاند، و در مقابل جریان عقل‌گرای افراطی که بریدگی از سنت را به جهت عقل‌گریزی و عقل‌ستیزی آن ترویج می‌کرد.

از جمله بایسته‌های مراکز علمی امروز تبادل و انتقال این دیدگاه‌ها و نظریات با پذیرش اصل نقد و بررسی است. در جامعه ما، طرح چنین مباحثی راه تأمل و بازنگری را در زمینه تبادل نظر و پدیدآمدن دیدگاه‌های جدید در پی خواهد داشت.

مؤسسه گران سنگ ترجمان، که رسالت خود را فراهم‌سازی فرصت مبادله اندیشه‌ها از طریق ترجمه آثار فکری می‌داند، در صدد نقش‌آفرینی در این زمینه است و با انتخاب

متونی دارای سطح محتوایی برجسته و سپس ترجمهٔ آن‌ها گام‌های موثری را در این زمینه برداشته است. ترجمهٔ کتاب پرسش از روش، که به پیشنهاد و حمایت این مؤسسه و با همت سرکار خانم نرگس خسروی به فارسی برگردانده شده است، می‌تواند به ترسیم خطوط کلی نظام اندیشهٔ اسلامی در بازخوانی سنت کمک شایانی کند، هرچند زبان دشوار کتاب، علاوه بر مجزای بودن بخش‌های مختلف آن که طی دروس و سخنرانی‌های مختلف فراهم آمده، تا حد زیادی بر دشواری این کار افزوده است و مترجم با نظارت این جانب کوشیده است تا حد امکان متن را برای خوانندگان گرامی آسان سازد، که صد البته این خوانندگان باید از آشنایان به مباحث عقلی به‌ویژه دانش منطق باشند. و بر این باوریم که هیچ‌کنش انسانی‌ای خالی از خطا و کاستی نیست. امیدواریم توفیق الهی و راهنمایی فرزندگان این مرز و بوم، در برطرف کردن کاستی‌های این اثر در بازنشرهای آینده، یاری‌رسان ما باشد.

ناظر و ویراستار ترجمه

دکتر مسعود فکری

تهران، تابستان ۱۳۹۶

پیشگفتار

فیلسوف همواره آزاد است، اگرچه برگردنش زنجیر و بر دهانش قفل باشد.

طاها عبدالرحمان

کتابی که پیش رو دارید مجموعه‌ای از مطالعات و سخنرانی‌های دکتر طاها عبدالرحمان را در بر می‌گیرد. این مطالعات و سخنرانی‌ها در روند فعالیت‌های برجسته دانشگاهی ایشان و در دوره‌ای طولانی مدت، یعنی بیش از سی و دو سال^۱، انجام شده است. کتاب حاضر سه محور اصلی پروژه فکری وی را در بر دارد و به مراحل آغازین شکل‌گیری اندیشه‌های بنیادین و طرح‌های فکری ایشان می‌پردازد. با اینکه موضوعات فصل‌های سیزده‌گانه کتاب از گوناگونی برخوردار است، ولی همه فصل‌ها در یک موضوع مشترک‌اند، و آن پایه‌گذاری یک الگوی فکری نوآورانه است. این الگو به ما امکان به‌روزکردن دیدگاه‌هایمان را می‌دهد، درباره مسائل مهمی که اندیشه فلسفی عربی معاصر به آن می‌پردازد. اندیشه‌هایی که دکتر عبدالرحمان طی بیش از چهل سال کار و تلاش طاقت‌فرسا به دنبال شکل دادن به آن‌هاست بر چهار عنصر مشترک استوارند، و آن چهار عنصر عبارت‌اند از: «تکامل‌گرایی»، «تداول»، «استدلال محوری»، و «اعتباریابی». این کتاب مجموعه‌ای از دیدگاه‌هاست که در زمینه سه عنصر اول نوشته شده است.^۲ بهتر است خواننده گرامی بداند در برخی از مباحث این کتاب به شکل مختصر به موضوعاتی پرداخته شده که می‌توان در کتاب‌های دکتر عبدالرحمان این موضوعات را به صورت گسترده مطالعه کرد، چراکه وی در برخی از سخنرانی‌ها، با توجه به سطح مخاطبان و شرایطی که سخنرانی در آن ایراد شده، پاره‌ای از دیدگاه‌ها را به شکل

۱. مطالعاتی که در این کتاب آمده بین سال‌های ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۶ انجام شده است.

اجمالی مطرح کرده و بعدها در کتاب‌هایش در این زمینه به طور مفصل نوشته است. به همین دلیل، این کتاب به عنوان مقدمه‌ای بر اجزای اصلی پروژه فکری «طاهایی» برای خوانندگان سودمند خواهد بود، و می‌توان آن را در فهرست طبقه‌بندی کتاب‌های عبدالرحمان در کنار کتاب‌هایی همچون گفت‌وگوهای برای آینده و گفت‌وگو: افقی برای اندیشه قرار داد، که تصویری کلی از باورهای بزرگ ایشان ارائه می‌دهند.

از آنجا که مطالعات و سخنرانی‌هایی که در این کتاب آورده شده از انسجام در دیدگاه، نظم و ترتیب در روش، و الگوی فکری یکسانی برخوردار است، به این نتیجه رسیدیم مباحث را به ترتیبی که در کتاب مشهود است بیاوریم. خوانندگانی که بر آن اند تا به اندیشه‌ای فراتر از عناصر پروژه فلسفی عبدالرحمان دست یابند، و همچنین کسانی که می‌خواهند برداشت خود را از برنامه‌های «مکتب فکری رباط» اصلاح نمایند می‌توانند از این کتاب بهره ببرند. این مکتب فکری از دهه هفتاد قرن گذشته، پس از بنیان‌گذاری، در بیرون کشور مغرب نیز به شهرت رسید و از راه مطالعات پیشرو و برجسته در پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری در تمام نقاط جهان عرب، به ویژه در مغرب و الجزایر، به تولید علم پرداخت. علاوه بر این، انبوهی از دانشجویان و پژوهشگران خود را در نشست‌های بین‌المللی و محافل فرهنگی به این جریان فکری نسبت می‌دهند. مقاله‌هایی که در این کتاب آورده شده پاسخ به یک پرسشگری فلسفی است، و آن این است که:

● چگونه می‌توان با حفظ استقلال اندیشه در یک دیدگاه نوآوری کرد؟ شروط منطقی و روش‌های لازم برای ایجاد نوآوری در آن دیدگاه، همراه با حفظ استقلال در روش متداول، کدام‌اند؟

پاسخ طاهای عبدالرحمان به این سؤال محور کتاب را تشکیل می‌دهد، و همه فصل‌ها می‌کوشند تا درستی این پاسخ را اثبات کنند. پاسخ این است:

● اصل در فهم روش نوآوری، که منجر به آزاداندیشی می‌شود، این است که از سه روش فهم کاملی داشته باشیم: تکاملی که به سنت اسلامی اختصاص دارد، روش متداول که در فلسفه از آن استفاده می‌شود، و استدلال محوری که در منطق کاربرد دارد.

عبدالرحمان در این کتاب بر آن است که از یک سو فرایند دستیابی به روش نوآوری را با استفاده از سنت، فلسفه، و منطق به دست آورد و توضیح دهد و از سوی دیگر به‌کارگیری این روش را تبیین کند. او این روش را راهی آشکار می‌داند که ما را به الگوی فکری جدیدی در راستای اهداف فکری، معرفتی، و چشم‌انداز تمدنی‌مان می‌رساند.

الگوی فکری جدید بر پایه راهی جدید استوار است و روش معرفتی برجسته‌ای را بنا می‌نهد و آن روش معرفتی صورت‌ها، نظریه‌ها، مسلمات، احکام، و ادله‌ای را در بر می‌گیرد که در برهه خاصی به معرفت بشر شکل می‌دهند. حال وقتی از الگوی فکری سخن می‌گوییم، باید به چارچوب‌های مفهومی‌ای بپردازیم که معلول کاربرد آن روش معرفتی در اندیشه‌ها هستند. پاسخ عبدالرحمان به این پرسش در کتاب حاضر، که به روش‌های سه‌گانه اختصاص دارد، آمده است. هر یک از این روش‌ها دربردارنده مفاهیم زیادی است و فرهنگ اصطلاحاتی را ویژه اندیشه طاهای عبدالرحمان به وجود آورده است؛ خواننده کتاب باید بتواند همه این اصطلاحات را درک کند. این روش‌های سه‌گانه عبارت‌اند از:

● **روش تکاملی: براساس روش تکاملی، ارزیابی سنت اسلامی-عربی تنها با فهم این شیوه شدنی است.** طاهای عبدالرحمان باور دارد نوآوری‌ای که منجر به آزادی اندیشه می‌شود تنها با دستیابی به روشی شدنی است که پیشینیان نظریه‌پرداز مسلمان درباره آن نظریه‌پردازی کرده‌اند، پیشینیانی که به باور آن‌ها روش متداول ویژه فرهنگ اسلامی است و در نوشته‌هایشان به استقلال عقل مسلمانان اذعان کرده‌اند. از این روش، که برگرفته از سنت است، باید برای ارزیابی دستاوردهای گذشتگانمان در زمینه‌های مختلف بهره ببریم. به‌کارگیری این روش از صدور احکام شتاب‌زده و بعضی از ادعاهای ایدئولوژیکی در زمینه ارزیابی سنت جلوگیری می‌کند، چراکه لازمه شناخت مفاهیم سنت این است که ابزار ضروری برای اندیشیدن در سنت را داشته باشیم.

● **روش متداول: براساس این روش، ارزیابی یک اثر فلسفی تنها با فهم سازوکارهای «متداول» فیلسوف شدنی است.** همان‌طور که سنت اسلامی نوآوری ویژه خود را دارد، که این سنت را از فرهنگ‌های دیگر متمایز می‌کند، سنت غربی (یونانی و اروپایی) نیز دارای نوآوری خاص خود است. از آنجاکه آشنایی بین فرهنگ‌ها نیازمند بازبودن مسیر شناخت و پیوند فکری بین امت‌های مختلف است، شناختن روش فلسفی‌ای که غرب برای ایجاد الگوی فکری از آن استفاده کرده، تا در آثار فلسفی‌اش نوآوری کند، شرطی ضروری برای شروع دوباره نوآوری ما در فلسفه پس از دوره انحطاط است. از همین رو، دکتر عبدالرحمان از ما می‌خواهد که با رویکرد علمی و نه با رویکرد فلسفی در فلسفه غرب تأمل کنیم تا بتوانیم به روش کار فیلسوف پی ببریم، و بفهمیم که او چگونه متون فلاسفه دیگر را بازخوانی می‌کند، در مفاهیم نوآوری می‌نماید، سپس تعریف خودش را ارائه می‌دهد و با

ارائه دلیل براساس فلسفه خود پیش می‌رود. از اینجاست که به بایستگی استفاده از پروژه «فقه فلسفه» پی می‌بریم. فقه فلسفه تلاشی فکری است که باید پژوهشگران و اندیشمندان به آن توجه کنند تا دریابند غرب با چه روشی فلسفه را بنا نهاد، و سپس، با توجه به شرایط متداول، این روش را برای رسیدن به نوآوری به کار گیرند.

● روش استدلال‌محور: براساس روش استدلال‌محور، ارزیابی منطقی سنت اسلامی و گفتمان فلسفی تنها از راه استدلال‌محوری شدنی است. علاوه بر اینکه روش ما برای دستیابی به الگویی فکری باید از سنت اسلامی گرفته شود، و در این راستا باید از فلسفه غرب هم استفاده کنیم، این روش باید از شروط منطقی و استدلال‌محوری لازم نیز برخوردار باشد. برای اینکه بتوانیم از امکانات فکری خود بهره‌مند شویم و همچون گذشته نوآوری داشته باشیم، باید قوانین استدلال‌محوری را به دست آوریم و برای نظریه‌پردازی آن‌ها را به کار گیریم. از آنجاکه «قاعده» در منطق اصل است، ساختار شرایط و اقتضائات نظری‌ای که ضوابط شیوه استدلال‌محور را پایه‌گذاری می‌کند درون قاعده شکل می‌گیرد؛ روشن است که استدلال‌گرایی ویژگی هر گفتمان طبیعی متداول است.

در اینجا طاهّا عبدالرحمان از استدلال‌محور بودن گفتمان فلسفی دفاع می‌کند و پاسخ فیلسوفان مسلمان را می‌دهد، فیلسوفانی که معتقدند فلسفه دانشی برهانی است و در رأس آن‌ها ابن رشد قرار دارد. منطق، چه برهانی باشد و چه از شیوه‌های دیگر استدلال بهره گرفته باشد، کارش این است که شرایط درست‌اندیشیدن در کلام انسان را فراهم کند. بعضی از مسلمانان نظریه‌پرداز در گذشته منطق را «معقل» (خردگاه) می‌نامیدند تا به رابطه بین منطق و فهم اشیا اشاره کرده باشند، اما منطق در اصل همراه با روش متداول یونانی و ضروریات نظریه فلسفه یونان رشد کرد و این امر باعث شد که منطق مشروعیت پیدا کند و حتی مخالفان آن نیز به ارزش نظری این علم اعتراف کنند. ما به عنوان نوگرایان باید به این مطلب اذعان کنیم که گذشتگان سنت بیشتر از ما به روش‌شناسی در دوره خودشان اهمیت می‌دادند و از ما در برابر روش متداول مسئولیت‌پذیرتر بوده‌اند.

ادعاهای مکتب فکری طاهایی متفاوت است با روش متداول از نظر دیگران (عموم فلاسفه)، چراکه پایه‌گذار این مکتب در بحث‌های فلسفی از روشی استفاده می‌کند که در رویارویی است با آنچه فلسفه‌نویسان سنتی ما با آن انس گرفته‌اند. بنابراین ما از خواننده می‌خواهیم که ذهنش را از احکام قدیمی و آرایه‌ای که در این زمینه وجود دارد خالی کند و

او را به بررسی طرح‌های این نظریه برجسته در اندیشه عربی معاصر تشویق می‌کنیم، چراکه این نظریه به دنبال آن است که با بهره‌گیری از همه‌توان ما یک نوآوری فلسفی بیافریند و دیدگاه ما را نسبت به امکانات و راه‌های بهره‌بردن از روح سنت اسلامی مان تغییر دهد، تا به مسائل زمان خود با دید جدیدی توجه کنیم.

نقطه شروع حرکت فکری دکتر عبدالرحمان اواخر دهه شصت قرن گذشته بود. وی با پایه‌گذاری فقه فلسفه نقطه عطفی را در جهان فلسفه عرب به وجود آورد که چگونگی برخورد با سؤال‌های مربوط به آزاداندیشی را دگرگون می‌ساخت. با وجود اینکه قسمت اول این پروژه در سال ۱۹۹۵ منتشر شد، ولی شکل‌گیری اولیه اصول کلی نظری آن از سال ۱۹۷۲، یعنی پس از نگارش کتاب زبان و فلسفه^۶، آغاز شد. این نظریه باعث شد الگوی مباحث فلسفی پس از نوشته‌های طاها عبدالرحمان از الگوهای تکراری فلسفی در جهان عرب فاصله بگیرد.^۸

دکتر طاها عبدالرحمان، که می‌توان وی را «فقیه فلسفه» نامید، در نگاه ما به فلسفه یک انقلاب ایجاد کرد، به گونه‌ای که می‌توانیم به فلسفه با رویکردی علمی همانند یک پدیده انسانی گفتمانی و رفتاری پردازیم. و این مسئله‌ای است که فیلسوفان به آن نپرداخته بودند، و حتی به آن به عنوان یکی از راه‌هایی که ما را به نوآوری فلسفی مطلوب می‌رساند توجه نکرده بودند.^۹

عبدالرحمان در چند دهه اخیر از میان پژوهشگران میردانی داشته که باورشان این است: مکتب فکری ایشان نیاز آرمان‌های فکری آن‌ها را برآورده می‌کند و بیانگر خواست این گروه برای نجات فلسفه عربی از تنگنای تقلید است. از آنجاکه این کتاب می‌خواهد راه را برای تلاش علمی این گروه از افراد فراهم کند، این مقدمه را آوردیم تا در آن خواننده با روند آشنایی ما با ایشان و ورود ما به حلقه فکری وی آشنا شود. قبل از اینکه به طور گذرا به ترتیب مطالب کتاب و مهم‌ترین موضوعاتی که در هر فصل آورده شده اشاره کنیم، به این موضوع می‌پردازیم.

در سپتامبر سال ۱۹۸۸، هنگامی که برای اولین بار به دانشکده ادبیات و علوم انسانی رباط قدم نهادم تا در رشته فلسفه ثبت نام کنم، هرگز به ذهنم نمی‌رسید که شوق علم‌آموزی من را به دنیای فکری جدیدی وارد کند و این فضای فکری در مسیر تحصیلات دانشگاهی و تعهدات کاری من ادامه یابد. در آن روزها نمی‌دانستم پیوستن به یک حلقه

فکری همچون عضویت در یک حزب است که باعث می‌شود تا به دفاع از آن برخیزم و برای آن مبارزه کنم. نمی‌دانستم عده‌ای مانع می‌شوند تا اسلام و دنیای عرب اختلافات فکری-فلسفی‌شان را بررسی کنند. آیا اندیشیدن هم به کسی نیاز دارد تا از آن دفاع کند و مشروعیت آن را ثابت کند؟ چه کسی می‌تواند ما را از اندیشیدن بازدارد؟ آیا دیدگاه‌های ما مسائلی کاملاً شخصی نیستند که دیگران حق دخالت در آن‌ها را ندارند؟

اولین آشنایی من با دکتر طاهایا عبدالرحمان در سال ۱۹۸۹ یا قبل از آن بود. این آشنایی از طریق دکتر حمونقاری^{۱۱}، یکی از شاگردان برجسته ایشان که استاد من بود، صورت گرفت. هیچ درسی مثل درس منطق استاد نقاری من را شیفته خود نمی‌ساخت. از آنجاکه من در ابتدای راه بودم و سن و سال زیادی نداشتم، تصور می‌کردم که این شیفتگی فقط به خاطر استاد بزرگواری است که درس را به خوبی تفهیم می‌کند و اوست که با توانمندی‌اش مانع از این می‌شود که درس خشک منطق با رمزهای حساب‌گونه‌اش موجب دل‌زدگی من شود و استاد است که مسائلی را که در چارچوبی ریاضی قرار دارند برای دانشجویانی که رویکرد ادبی دارند دل‌نشین می‌کند. هنگامی که از پروژه‌های تحقیقاتی‌اش در دانشگاه^{۱۲} برای ما سخن می‌گفت، هرازگاهی به افق‌هایی اشاره می‌کرد که ساختار دانشگاهی می‌تواند، در منطق به‌طور عام و در منطق استدلال‌محور به‌طور ویژه، برای آینده فلسفی ما ایجاد کند. در کنار اسم منطق دانان بزرگ از دکتر طاهایا عبدالرحمان به عنوان استاد راهنمای رساله‌های دانشگاهی‌اش نام می‌برد و ما را به بعضی از کتاب‌های ایشان ارجاع می‌داد. آن روزها در کمال تعجب از خود می‌پرسیدم: «دکتر طاهایا عبدالرحمان کیست که نامش به عنوان یک نابغه در کنار نام منطق دانان بزرگ می‌آید؟»

این توضیحات نتوانست نظر مرا نسبت به علم منطق و مسائل آن تغییر دهد و، از آن جهت که می‌خواستم تحصیلات تکمیلی‌ام را در زمینه فلسفه اسلامی ادامه دهم، بر این باور بودم که به آموختن منطق و توجه به قضایای آن نیازی ندارم.

ولی از ترم دوم دانشگاه نظرم تغییر کرد. انتشار کتاب کنش دینی و نوسازی عقل^{۱۳} در پایان سال ۱۹۸۹ بیشترین تأثیر را در جهت‌دهی به زندگی علمی و عملی‌ام داشت، چراکه نظریه‌های کتاب مرا از خواب عمیق تعصب جزم‌گرایانه بیدار کرد. کتاب به بررسی «الگوی عقلانیت» می‌پرداخت، عقلانیتی که تلاش‌های فکری در آن بر پایه کنش اسلامی است. کتاب را چندین بار با حرص و ولع خواندم. شیوه نگارش کتاب، ساختار، و تنظیم

موضوعات به گونه‌ای بود که پیش از این با آن روبه‌رو نشده بودم و این مراتحت تأثیر قرار می‌داد. مؤلف نیز این کتاب را، با توجه به ترتیب منطقی و ساختار استدلالی آن، از مهم‌ترین کتاب‌هایش می‌شمرد.^{۱۴} این کتاب همانند ساختمانی محکم و استوار بود که بین بخش‌های مختلفش ارتباطی قوی وجود داشت. در آغاز برای صرفه‌جویی در تلاش و زمان، بخش‌هایی از کتاب را می‌خواندم و از قسمت‌های دیگر صرف نظر می‌کردم. به همین دلیل، خواندن کتاب خیلی برای من سودمند نبود و مجبور شدم کتاب را به تدریج از بند اول تا آخر بخوانم تا ارتباط بین مطالب برایم آشکار شود.

با وجود آنکه آن روزها همه موضوعاتی را که در کتاب آمده بود نمی‌فهمیدم، ولی نویسنده توانست در شیوه اندیشیدن من، که به تعقل صرف بسنده می‌کردم، تغییر ایجاد کند، چراکه شروع به مرور افکاری نمودم که تا آن زمان به درستی آن‌ها اعتقاد داشتم. رسانه‌های گروهی در آن زمان سرگرم افکار گروهی از اهل فرهنگ بودند که به روزآمد کردن سنت و عقلانی‌سازی آن با ابزاری به دور از الگوی تولید آن دعوت می‌کردند، ولی مطالعه کتاب من را متوجه ساخت که مقبولیتی که سازوکارها و ابزار به عقلانیت می‌دهند کم‌اهمیت‌تر از محتوای عقلانیت نیست. بررسی ابزارهایی که الگوی عقلانیت سنت اسلامی را به وجود آورده‌اند سزاوارتر است از اینکه ما این سنت را با ابزارهایی بررسی کنیم که از دیگران گرفته‌ایم و فرسوده شده‌اند. از اینجا بود که مقصود صحبت‌های دکتر نقاری را فهمیدم. من تنها تحت تأثیر قدرت استدلال برجسته کتاب قرار نگرفته بودم، بلکه محتوای کتاب نیز من را تحت تأثیر قرار داده بود. به اعتقاد من این کتاب بی‌مانند کلیدی برای شروع پروژه اعتباریابی بود که بعدها دکتر عبدالرحمان آن را با نیت پایه‌گذاری فلسفه اسلامی براساس «پیراسته‌سازی کردار» مطرح کرد و پایه‌های یک نظریه اخلاقی اسلامی را بنانهاد و این به نظریات و الگوی ارزیابی غربی شباهت داشت. ایشان در این زمینه تاکنون نه کتاب منتشر کرده است و در این کتاب‌ها مسلمات و نتایج و افکار کتاب اول دیده می‌شود. به عنوان نمونه ساختار کتاب روح دین^{۱۵}، براساس الگوی نظری مراتب عقلانیت، با عمل دینی در ارتباط است:

سکولاریسمی که طرفدار جدایی دین از سیاست است از برداشت‌های «عقل مجرد» است و آن عقلی است که از اوامر دین جدا شده و روی گردان است و به عالم محسوسات محدود است. ویژگی اصلی آن «فراموشی» است. کسی که به عقل مجرد اعتقاد دارد می‌کوشد تا به شکلی «خودمحورانه» بر آفرینش مسلط شود، درحالی‌که این عقل از اساس

در اعمال قدرتش مقید به قیود و شرایط قانون وضعی و متعارف بین انسان‌هاست (که در مقابل قانون طبیعی قرار می‌گیرند). مبنای این خودمحورئ سستیز با محوریت خدا و نادیده گرفتن آن است، با این نگاه که محوریت فقط از آن آدمی است.

«اصول‌گرایی»، که اعتقاد به اتصال دین و سیاست دارد، نتیجه توجه به آفات «عقل مسدود» است. ویژگی بارز آن همان «ایستایی» است. کسی که این‌گونه می‌اندیشد تلاش می‌کند با نگرش «مالکیت» بر آفرینش مسلط شود. در اعمال قدرت نیز مقید به قیود و شرایط قانون فقهی است. اصل در توانمندی او آن است که با حاکمیت الهی در سستیز نبوده و منکر آن نیست، اما بر این ادعاست که انسان در حکمرانی بر آفرینش جانشین خداست.

اما نگرش اعتباریابی اعتقاد به وحدت ریشه‌ای بین دین و سیاست یا بین تعبد و تدبیر دارد و این فکر از ثمرات «عقل مؤید»^۱ است. ویژگی بارز آن همان «پویایی» است. کسی که به نظریه اعتباریابی اعتقاد دارد تلاش می‌کند با «بندگی» به آفریدگار نزدیک شود. اصل در پرستش او هم این است که وقتی روحش با پیراسته ساختن خویشتن بالا می‌رود، امورش را به خدا واگذار می‌نماید، و از «خودوابستگی»، «به‌کارگیری قدرت» و «خودپرستی» رهایی می‌یابد. و در پی آن، جز حقیقت خالق و اوصاف و افعال آن چیزی نمی‌یابد. و مطمئن است که، در این نظام هستی، فقط امانت‌دار است و نه در وجود مالکیتی دارد و نه در اداره و چاره‌اندیشی.

با توجه به تغییراتی که این دو کتاب در فکر و عمل من ایجاد کرد، و همچنین به دلیل اهمیتی که دکتر عبدالرحمان به مسئله «پیوند بین عقل و عمل» و «پیوند بین تعبد و تدبیر» از دیدگاه معنوی اعتباریابی می‌دهد، بر خود لازم دیدم «اصول نظریه عقلانیت تکاملی» را در پیوند با «مبانی عام دیدگاه اعتباریابی» گردآوری کنم، مبانی‌ای که دکتر عبدالرحمان شاخص‌های آن را به تازگی در دو کتاب روح دین و نگون‌بختی ماتریالیسم^{۱۷} پایه‌گذاری کرده است. و علاوه بر این، مبانی قطعی آن را، که به طور پراکنده در بیش از یک کتاب از نوشته‌های او آمده، سامان ببخشم و از دستاوردهای آن بهره گرفته و میان ساختارهای گوناگونش پیوند برقرار کنم. علاوه بر این کوشیدم آنچه را ایشان درباره این دو نظریه در کتاب‌های اخلاقی قبلاً نوشته بود ترکیب کنم و کاربرد آن را برای مسائل نوینی

۱. در اصطلاح طاهای عبدالرحمان عقل مؤید یعنی عقلی که از طرف احکام شریعت پشتیبانی شده است و مقابل عقل مسدود قرار دارد. عقل مسدود یعنی عقلی که خود را در تشخیص امور از هر منبع دیگری مستقل می‌داند [مترجم].

از سنت گسترش دهم. سرانجام این کار فکری به پایان رسید، و این مسئله در دو کتاب بررسی شد: عنوان کتاب اول نظریه عقلانیت تکامل‌گرا^{۱۸}، و عنوان کتاب دوم فلسفه کنش دینی^{۱۹} است. از خداوند بلندمرتبه و توانا خواستارم که این امکان را فراهم نماید تا در اولین فرصت این دو کتاب به دست خوانندگان برسد.

اولین دیدار شخصی من با طاها عبدالرحمان، فیلسوف نوآور، در سال ۱۹۹۰ رخ داد و امروز مفتخرم کتاب وی را، که هم‌اکنون در دست شماسست، منتشر کنم. در آن زمان درس‌های فلسفه زبان ایشان را پیگیری می‌کردم. موضوع سخنرانی ایشان در آن سال درباره «پدیده اختلاف در گفتمان فلسفی» بود، که موضوعی بسیار ژرف و تازه به شمار می‌آمد. این سخنرانی‌ها مرا بر آن داشت که هر آنچه از ایشان در این زمینه منتشر شده بود بخوانم. اولین اثر او در این زمینه کتاب زبان و فلسفه بود که درباره بررسی ساختارهای زبانی مبحث وجود بود.

در کتاب مذکور، شروط زبانی را برای اثبات مسائل هستی‌شناختی در هر یک از فلسفه‌های یونانی، اسلامی و عربی بررسی می‌کند. وی اولین نویسنده عرب زبان است که از مطالعات زبانی‌ای بهره می‌گیرد که فلسفه زبان برای تحلیل مسائل فلسفی آن‌ها را ارائه می‌دهد. دکتر عبدالرحمان در این کتاب از نسبیت زبان دفاع می‌کند و باور دارد که هر زبان درون خودش به طور طبیعی امکاناتی را برای مباحث فلسفی دارد و نیاز به عقل‌های توانمندی دارد که این امکانات را به فعلیت برسانند. و به همین جهت بین زبان‌ها هیچ برتری‌ای وجود ندارد و زبانی نیست که در بازگ کردن معانی فلسفی توانمندتر از زبان دیگری باشد. تا زمانی که زبان عربی، در ترکیب‌ها و نحو و واژگان، ساختار ویژه خود را دارد که آن را از زبان یونانی و زبان‌های هند و اروپایی متمایز می‌کند، ناچاریم اثر این تفاوت را به هنگام ترجمه یا تغییر مسائل فلسفی لحاظ کنیم، چراکه رابطه نزدیکی که بین ساختار زبانی و اندیشه وجود دارد ناگزیر در چگونگی برخورد با مسائل هستی‌شناختی تأثیر می‌گذارد، زیرا الفاظی که در فلسفه استفاده می‌شوند از ارزشی اصلی در استعمال برخوردارند و این امر، به‌ویژه برای مترجمانی که محتوای فلسفه را از زبانی به زبانی دیگر (که در ترکیب متفاوت با زبان اول است) منتقل می‌کنند، سختی‌هایی را به همراه دارد و آن این است که: «فقط درون یک زبان مشخص می‌توانیم فلسفه‌ورزی کنیم و ساختار آن زبان به ناچار در پرداختن ما به مسائل فلسفی تأثیری ژرف دارد»^{۲۰}.

توانمندی فلاسفه غرب و در رأس آن‌ها هایدگر در چگونگی استفاده آن‌ها از زبان طبیعی‌شان نهفته است، زیرا نوشته‌های آنان توان بی‌ظیری در واژه‌سازی فلسفی،

ترکیب سازی، و رساکردن مفاهیم آن دارد و این امکان را فراهم می‌کند که پیوند بار معنایی گفتار فلسفی، که در کاربرد رایج اصلی آن جا گرفته، نمایان شود. ولی فلاسفهٔ مسلمان، به جای اینکه به تأثیر زبان طبیعی در ساختار اندیشهٔ محض بپردازند، به سوی پذیرش ادعای برهانی بودن گفتار فلسفی رفتند. و چه بسیار بر بازگویی مفاهیم فلسفی به گونه‌ای مبهم و ناروشن عادت کردند و زبان عربی را به ناتوانی در رساندن مفاهیم فلسفی، به جهت ضعف ذاتی آن، متهم کردند. این گروه زبان عربی را ناتوان دانستند و الگوهای فلسفه‌ورزی خودشان را تبرئه کردند.

دکتر عبدالرحمان، بعد از نقد بنیادین روش فلاسفهٔ مسلمان پیشین، به انتقاد از شیوهٔ برخورد فیلسوف‌نمایان نوخاستهٔ عرب در چگونگی تعامل آن‌ها با مکتب‌های فلسفی غربی می‌پردازد. آشکارا از فلاسفه می‌خواهد که، براساس روش متداول، فلسفهٔ اسلامی‌ای را بنا نهند که زبان عربی در تولید محتوا و اندیشه‌های آن مشارکت داشته باشد. با وجود اینکه از تألیف کتاب زبان و فلسفه بیش از چهل سال می‌گذرد و نیاز است که متناسب با مباحث علمی روز و پیشرفت نظریه‌های فلسفی روزآوری شود، ولی با قاطعیت می‌توان گفت: این کتاب بی‌مانند نقطهٔ شروع پروژهٔ طاهایی بود. این امری است که، در آغاز، بنده اهمیت آن را در روند مطالعات دانشگاهی استاد عبدالرحمان دریافتم و اهمیت آن در کارهایی که در آینده از ایشان منتشر می‌شود آشکار خواهد شد. باور بنده این است که پیوند این کتاب با نظریهٔ فقه فلسفه باعث می‌شود مأموریت نزدیک ساختن اندیشه‌هایی که در آن آمده است از جهت بازخوانی، توضیح، و ارائه دارای اولویت زیادی باشد. ممکن است در آینده نزدیک این جمع‌بندی را انجام دهم، چراکه باعث می‌شود خوانندهٔ عرب زبان اصول فکری و اندیشه‌های آغازین مکتب فکری رباط را به خوبی دریافت کند و دریابد چگونه از سازوکارهای این مکتب در بررسی سنت اسلامی و مسائل اندیشهٔ فلسفی معاصر بهره گرفته شده است.

سال ۱۹۹۱ در کلاس درس «فلسفهٔ منطق» استاد عبدالرحمان شرکت کردم. شیوهٔ جدید وی در پرداختن به قضایای اندیشهٔ اسلامی-عربی و استفادهٔ وی از دیدگاه زبانی-منطقی بین دانشجویان بحث برانگیز بود. در آن روزها باور رایج این بود که کسی که با فلسفه و علوم انسانی سروکار دارد نیازی به منطق و ریاضیات ندارد. استاد عبدالرحمان در تدریس‌های کلاسی و سخنرانی‌هایشان تأکید می‌کردند که هدف از به‌کارگیری ابزار منطقی علاقه‌مندی

به پایدار ساختن گام‌های ما در عرصه فلسفه‌ورزی درست است که جز با قوام بخشیدن به روش‌های اندیشه و فکر امکان‌پذیر نیست، «تا احکام نادرست صادر نکنیم و بی حساب و کتاب سخن نگوئیم. استفاده از منطق باعث می‌شود نسبت به مفاهیمی که مطرح می‌کنیم نگرانی وجود نداشته باشد و ساختارهای ما از بین نروند و در نتیجه‌گیری‌هایمان هم اشتباهی رخ ندهد».^{۲۲} دلیل باور شایعی که نسبت به عدم استفاده از منطق وجود دارد برمی‌گردد به الگوی ساختاری دانشگاه‌ها و شیوه نگارش فلسفه عربی معاصر، چراکه فلسفه‌پرداز عرب‌زبان به اتفاقات تاریخی و حوادث سیاسی و پدیده‌های اجتماعی اهمیت می‌دهد. این روش به شدت به واقعیت فلسفه‌ورزی و جان‌مایه آن آسیب می‌رساند و آن را از گام‌زدن در عرصه اندیشه فراخ و تعقل انتزاعی گسترده باز می‌دارد و باعث می‌شود فلسفه‌آموز سرگرم گونه‌های سخن و سرگردان در بیراهه‌های بگومگو بشود.

دکتر طاها عبدالرحمان در این درس‌ها مرا به این سمت کشاند که پرسش «نگرش فلسفی چیست؟» باید به «نگرش فلسفی چگونه است؟» تغییر کند. پرسش نخست، پیش از این، ذهن مرا درگیر کرده بود و هایدگر هم در یکی از کتاب‌هایش آن را مطرح کرده بود، اما پرسش دوم عملیاتی و سودمندتر بود. افزون بر این، سخنرانی‌های ایشان خود الگویی بود که به من نشان می‌داد چگونه منطق برای فلسفه و علوم انسانی چارچوبی نظری فراهم می‌کند و این چارچوب موجب پیشرفت فلسفه و علوم انسانی می‌شود، از آن رو که «به دست آوردن ابزار ریاضیات در پایین‌ترین سطح این نتیجه را خواهد داشت که به پژوهشگر در ساخت دقیق گزاره‌ها و تدقیق ویژگی‌های آن کمک می‌کند. هرچند سطح اندیشه انتزاعی و نظریه‌پردازی او را بالا نمی‌برد».^{۲۳}

بعد از اینکه یک سالی در محضر استادی بودم که در سلسله سخنرانی‌های «علیت در دیدگاه غزالی و نظریه جهان‌های ممکن»^{۲۴} فلسفه را به شیوه اهل منطق مطرح می‌کرد، به این نتیجه رسیدم که منطق یگانه ابزار به دست آوردن سازوکار اندیشه و نظریه‌سازی براساس مفاهیم و قواعد و روش‌هاست. آن بسندگی روشی که ما علاقه‌مندیم به آن دست یابیم در بردارنده مفهوم‌سازی، ارائه تعریف‌ها، ساخت مدعیات، بازخوانی قواعد فکر، تبیین دلیل‌ها، یا پاسخ به انتقادهاست^{۲۵} و برای دست‌یابی به این بسندگی راهی به جز آستین‌بالا زدن برای فراگیری منطق نداریم.^{۲۶}

در پایان این سال، بنده با مسیری آشنا شدم که بعدها در آن گام نهادم. در کار تحقیقی دوره کارشناسی موضوع «سنت و عقل از نظر جابری و طاها عبدالرحمان»

را انتخاب کردم و در دوره تحصیلات تکمیلی کار تحقیقی دیگری را با موضوع «عقل کامل از نظر محاسبی» انجام دادم. حلقه فکری ای که با نظارت طاها عبدالرحمان شکل گرفته بود، و ما نیز به آن پیوسته بودیم، افق‌هایی را برای ما باز می‌کرد که بعد از انجام این تحقیقات به تدریج به اهمیت این افق‌ها پی بردم. به این باور رسیدم که مطالعه کتاب کنش دینی و نوسازی عقل و بعدها مطالعه کتاب روح دین به من یک شوک فلسفی وارد کرد و اندیشه‌ام را دگرگون ساخت. آگاهی از محتوای این دو کتاب باعث شد که من به ویژگی «عقلانیت قانونمند اسلامی» یا به تعبیر دکتر عبدالرحمان «عقلانیت فراگیر» بپردازم. این پروژه با رساله دکتری بنده با موضوع «ناسازگاری میان عقل و نقل از نظر ابن تیمیه»^{۲۷} و با راهنمایی مستقیم استاد عبدالرحمان به انجام رسید.

بی‌گمان آموزه فکری دکتر طاها عبدالرحمان نقطه متفاوت و برجسته‌ای در تاریخ اندیشه اسلامی معاصر است. پرسش از نوآوری اندیشه اسلامی و، به همراه آن، ابتکار فلسفی عربی به زمینه‌ای تبدیل شده است جهت پدید آوردن دگرگونی بنیادینی در اندیشه روبه‌رشد اسلامی و در شیوه مواجهه‌اش با مسئله تعارض بنیادگرایی و نوگرایی، که از دیرباز ذهن عرب‌ها را به خود سرگرم کرده است.

آن‌طور که دکتر عبدالرحمان در یکی از گفت‌وگوهایش نقل می‌کند^{۲۸}: شکست سنگین عرب‌ها در برابر اسرائیل در سال ۱۹۶۷ باعث شد که ایشان نوشتن شعر را رها کند و به تحقیق پیرامون دلایل فقدان نوآوری در گفتمان اسلامی - عربی بپردازد. و راجع به این تحقیق کند که چگونه یک دولت کوچک توانست بر نیروهای ارتش کشورهای عربی، که از نظر امکانات و افراد از او برتر بودند، با توطئه پیروز شود. این پژوهش دغدغه فکری عبدالرحمان شد. او همواره در تلاش بود تا به این نکته پی ببرد که چه چیزی باعث شد تا امت بزرگ اسلامی در اندیشیدن ناتوان شود و نتواند به نوآوری بپردازد؟ چگونه قابل پذیرش است که مردمانی شرافت‌یافته از طرف خداوند، که پیامبر آخرالزمان را در میان آنان برانگیخته، نتوانند در برابر سخن فلسفی نوظهور نوآوری کنند و نتوانند «اندیشه دینی» جدیدی را تولید کنند که دیگران به آن دست نیافته‌اند؟

آثار فکری ارزشمند دکتر عبدالرحمان به شکل اساسی در دگرگون ساختن نگرش معاصر اسلامی به نوگرایی نقش داشته است و این اعتماد به نفس را به فرهیختگان داده که برخلاف جریان استعماری حرکت کنند، جریانی که پیوسته می‌خواهد ما را به پیروی

از خود وادار نماید. و همچنین راه‌هایی را ایجاد کرده که بتوان با استفاده از آن‌ها ناتوانی دانشمندان اسلامی تقلیدگرا را در دفاع از دین جبران کرد، چراکه اندیشمند ما، طاهای عبدالرحمان، بر این باور است که نوآوری در اندیشه‌های قابل ارائه برای بیننده شدنی نیست، جز با اثبات توانایی بر استقلال در عرصه روش‌های متداول و ارائه اندیشه‌های رقیب آن. زیرا فرهیخته عرب نمی‌تواند درک بایسته‌ای از فرهنگ امروزی، هم از جهت دیدگاه‌ها و روش‌ها و هم از جهت سازوکارها و رویکردها، داشته باشد، مگر آنکه توانایی لازم بر استنباط روشمند و ساخت نظریه رقیب را، چه مشابه و چه متضاد آن، داشته باشد و در عین حال ابزارهای فکری خاص میراث اسلامی را به کار ببندد، یعنی آن ابزارهایی که در ارزش‌های دنیوی و مادی‌گرایانه دیگر سنت‌ها پیدا نمی‌شوند.

ما بر این باوریم که آنچه دستاورد دکتر عبدالرحمان را نوآورانه و متفاوت کرده است و جایگاه خاصی در جان خوانندگان و جویندگان همیشگی و مشتاق آثار او به وجود آورده تنها دو چیز است:

الف. بیداری ایمانی وی، که آن را در پی غوطه خوردن در تجربه معنوی به دست آورده، دریافت‌های عقلی او را گسترش داده و او را از تنگنای «عقل مجرد» به گستره «عقل مؤید» تکامل یافته منتقل می‌کند، یا به تعبیر او از «نگرش زمینی» به «نگرش آسمانی» سوق می‌دهد. این تجربه‌ای است که او را با سرمایه‌ای از ارزش‌ها و مفاهیم و اهداف یاری می‌کند و نگرش او را توانمند می‌سازد تا حکمتی را دریابد که در افقی فزاینده عقل بریده از کردار شایسته می‌درخشد.

ب. توانمندی روش او، که آن را از ذخیره‌ای منطقی و زبانی و فلسفی به دست آورده و بخش بزرگی از عمر و تلاش فکری‌اش را برای به دست آوردن آن به کار بسته است. از این رو برای او توان استدلال و قدرت نقدی را فراهم ساخته که نادر می‌توان در فرهنگ عربی برایش همتایی یافت. و این همان چیزی است که، پیش از لب‌گشودن طرفدارانش، رقبای او بدان اعتراف می‌کنند و آن را می‌ستایند. شاهد این مدعا گفته یکی از آنان است: «من از آثار طاهای عبدالرحمان سود فراوان برده‌ام. از گنجینه شناختی و دانش گسترده وی، از واژگان نوین، تعریف‌های دقیق، جداسازی‌های مهم و قواعد کاربردی‌اش بهره فراوان برده‌ام و شگفت‌زدگی خود را از توانمندی چشمگیر او در منظم ساختن سخن پوشیده نمی‌دارم. سخنان وی یک عمارت معرفتی، در نهایت هماهنگی و نظام‌مندی، پدید می‌آورد»^{۲۹}.

دکتر عبدالرحمان به برکت این دو پایه توانست جان تازه‌ای در اندیشه اسلامی بدمد، و آن را وادار کند تا وظیفه و مسئولیت تاریخی‌اش در ارائه پاسخ‌های وزین به پرسش‌های امروزی را - که کم هم نیستند - بپذیرد. او به خوانندگان فراوان خود گفتمانی ارائه کرده که همه ویژگی‌های مورد نیاز بیداری را در بر دارد، بیداری در هر عمل نوگرایانه‌ای که در صدد پدید آوردن نقطه عطف حقیقی و تمدنی است، چنان‌که این ویژگی‌ها در کتاب‌های عبدالرحمان وجود دارد. به عنوان نمونه، می‌توان به آنچه در کتاب کنش دینی و نوسازی عقل درباره شروط «اندیشیدن» مطرح می‌کند اشاره کرد. وی بر این باور است که دستیابی به این شرط ممکن است، اما از راه به کارگیری جدیدترین و توانمندترین روش‌های عقلی و قوی‌ترین روش‌هایی که به ما توان نوآوری و تولید فکر می‌دهد. و این همان چیزی است که به گفتمان اسلامی معاصر ویژگی «نوآوری» را بخشیده است. همچنین درباره شرط «تجربه» ای سخن می‌گوید که به ژرفای درک ایمانی نفوذ می‌کند و به تأمل در حالات رفتار دینی می‌پردازد تا دارنده آن را به برخورداری از فضیلت‌های اخلاقی برساند که این امر آگاهی معاصر اسلامی را به تکامل‌گرایی می‌رساند.

به منظور دستیابی به «نوآوری» و «تکامل»، استاد عبدالرحمان کوشیده است، با نزدیک کردن گفتمان منتقل شده از دیگر تمدن‌ها، فقه و ویژه‌ای را بنا نهد و دستاوردهای فکری آن‌ها را با فضای فرهنگی ما، آن‌گونه که با اقتضائات متداول اسلامی سازگاری دارد، درآمیزد. این فقه مبتنی است بر تحلیل سطوح محتوایی و معرفتی و بررسی توانمندی ابزاری و روشی منتقل شده از دیگر فرهنگ‌ها، که به این مرحله توصیف گفته می‌شود، و سپس به بررسی بار ارزشی و مفهوم اخلاقی آن می‌پردازد، که به این مرحله ارزیابی می‌گوییم. و در نهایت می‌کوشد تا به شکلی سودمند آن را به عرصه باورهای اسلامی - عربی متداول نزدیک کند، و به این مرحله تقریب می‌گوییم.

عبدالرحمان به عرصه‌ای درآمده که از اصالت سنت دفاع می‌کند و به تقلیدگرایی که بر سنت جمود دارند و غرب‌گرایی که به ارزش سنت طعنه می‌زنند پاسخ می‌دهد. آنچه ورود او را به چنین چالشی در جبهه دفاع واداشته است تنها اعتراض و ویران کردن نیست، بلکه پایه‌گذاری و ساختن است از طریق نظریه پردازی درباره چگونگی پدید آوردن اندیشه‌ای استوار، که برداشت ما از سنت را امروزی می‌کند. او از ویژه بودن این سنت دفاع کرده و نظریه‌ای را در ارزیابی آن بنا می‌نهد که در توانمندی روشی، استواری

ساختار، و توان استدلالش شبیه است به آنچه ناقدان سنت اندکی از آن برخوردار هستند. وی در پدیدآوردن این نظریه بر آخرین دستاوردهای سازوکارها و روش‌های امروزی تکیه کرده و در صدد جبران کردن کاستی‌های نگرش تقلیدگرای قدیمی است.

اما در خصوص نزدیک کردن فلسفه‌های منقول باید گفت، براساس باور دکتر عبدالرحمان، راه دستیابی به نوآوری درست فلسفی روش علمی است، آن هم با سازوکارها و ابزارهای گوناگونی که فیلسوفان برای تولید دیدگاه‌هایشان و مفهوم‌سازی خود به کار گرفته‌اند. راهی که می‌تواند شیوه‌های فکری تقلیدی را در راه فلسفه‌ورزی پشت سر بگذارد بازگشت به مفهوم فلسفه‌ای است که ما آن را از تقلید فلسفه سنتی به ارث برده‌ایم. و این چیزی است که تحقق آن جز با ایجاد دانش فقه فلسفه امکان‌پذیر نیست. فقه فلسفه ما را توانمند می‌سازد برای دستیابی به نکات دقیق و ظریف عقل فلسفی در زمینه‌های ترجمه درست متن، ریشه‌یابی مفاهیم، مجسم‌سازی آن در تعریف، دلیل‌پذیری آن، و تأویل کردن آن در روند تاریخی‌اش در عرصه فلسفی. در این صورت است که می‌توانیم بین «صناعت فلسفه» و «ویژگی تداول» غربی فرق قائل شویم، که دستیابی به اولی موجب نوآوری حقیقی در اندیشیدن می‌شود و به‌تنهایی موضوع تقریب اسلامی-عربی است، و در اثر تقلید از دومی است که بی‌دلیل وابستگی به دیگری به وجود می‌آید.

اما در خصوص فصل‌بندی کتابی که آن را پیش روی خواننده نهاده‌ایم خواست ما این بوده است که مجموعه‌ای از مطالعات و سخنرانی‌های دکتر طاها عبدالرحمان را ارائه کنیم که دربردارنده گزیده‌هایی از پروژه اندیشه‌ای و تحولات این اندیشه در طول سه دهه گذشته است. این کتاب، علاوه بر پیوستی که دو بخش دارد، دربردارنده سه بخش است که در ۱۲ فصل سامان یافته. با وجود آنکه ما این فصل‌ها را گردآوری کردیم و به شکلی مرتبط سامان دادیم، به‌گونه‌ای که بین مطالب پیوستگی وجود دارد، اما باز لازم نیست خواننده خود را به‌ضرورت این پیوستگی و ترتیب در خواندن کتاب پایبند کند، زیرا این دسته‌بندی براساس عرصه‌هایی است که بخشی از اندیشه دکتر عبدالرحمان را پوشش می‌دهد. ولی، آن‌گونه که برخی افراد شتاب‌زده می‌انگارند، نمی‌توان گفت بین فصل‌های مختلف کاملاً استقلال وجود دارد، بلکه باید بگوییم هر فصل دربردارنده عناصر ضروری‌ای است که باعث شده محتوای آن فصل کامل باشد، و هدف آن فصل آشکار و بدون ابهام باشد. بنابراین خواننده کتاب می‌تواند تصمیم بگیرد که کتاب را

براساس ترتیبی که ما انتخاب کرده‌ایم بخواند تا بتواند از زمینه‌هایی که مؤلف کتاب در آن‌ها وارد شده مطلع شود و در صورتی که بخواهد می‌تواند تنها هر فصلی را بخواند که برایش مهم است، بدون اینکه لازم باشد به فصل‌های دیگر کتاب مراجعه نماید. کتاب یک پیشگفتار دارد که درباره چگونگی گردآوری مطالعاتی است که در کتاب آورده شده، و دارای سه بخش است که هر بخش هم از تعدادی فصل تشکیل یافته است. در پیشگفتار، همان‌طور که اشاره شد، ابتدا پیرامون آشنایی اولیه با اندیشه‌های مکتب رباط «به عنوان یک رویکرد فکری بی نظیر» سخن گفته‌ام که این آشنایی قبل از دیدار بنده با طاهای عبدالرحمان، اندیشمند نوآور و پیشرو این مکتب، اتفاق افتاد. در مقدمه راجع به پایه‌های پروژه فکری‌ای که این مکتب می‌کوشد آن را بنا نهد توضیح داده‌ام و از طرح‌های بزرگ این مکتب سخن گفته‌ام، و در مقدمه به این موضوع اشاره کرده‌ام که آشنایی من با بنیان‌گذار این مکتب فکری و نوشته‌های بعضی از شاگردانش باعث شد مسیر دانشگاهی من شکل خاصی بگیرد، چراکه کرانه‌های غیرقابل پیش‌بینی و نوآورانه‌ای را برای من گشود. بخش نخست شامل سه فصل درباره «تکامل‌گرایی سنت» و مهم‌ترین اندیشه‌های مطرح‌شده در کتاب روزآمد کردن روش در ارزیابی سنت است:

فصل اول از این بخش به بازنگری ادعای ارزش داوری سنت اختصاص یافته است و در آن، به جای اینکه سازوکارهای روشی به دست آمده از دیگران را به کار بگیریم، با اولویت دادن به استفاده از سازوکارهای اصیل از ایجاد دگرگونی در نگاه به سنت سخن گفته‌ایم. در فصل دوم نیز درباره نتیجه استفاده از سازوکارهای اصیل توضیحات بیشتری آورده شده است که این سازوکارها عبارت‌اند از: اصل تداول، که از لزوم شرط استنباط نشئت می‌گیرد، و همچنین اصل تداخل، که از رعایت شرط پیشینی به دست می‌آید، و نیز اصل تقریب، که از رعایت شرط تناسب سرچشمه می‌گیرد. فصل سوم راجع به نظریه مقاصد شریعت و چگونگی پایه‌گذاری نگرشی علمی گفت‌وگو می‌کند تا در مسائل آن بازنگری کند، آن هم از گذر اثبات هم‌پوشانی بنیادین آن با علم اخلاق اسلامی و جست‌وجوی مراتب مقاصد سه‌گانه شریعت، که در تصحیح نگرش ارزش این مقاصد بدان بی‌توجهی شده است.

اما بخش دوم پنج فصل را در بر دارد که محتوای آن درباره «اشتراکات فهم فلسفی» و برخی از مسائلی است که دکتر عبدالرحمان در دو نظریه «فقه فلسفه» و «عقلانیت تکامل‌گرا» به آن توجه کرده است:

فصل چهارم درباره پیوند فلسفه با زبانی است که فیلسوف از آن استفاده می‌کند و اینکه امکانات فکری ویژه هر زبان ما را به پذیرش نسبی بودن فلسفه وادار می‌کند. در فصل پنجم، نویسنده توضیح می‌دهد چگونه اندیشه فلسفی گزاره‌های خود را از زبان می‌گیرد و از طریق آن هستی را تحلیل می‌کند، اندیشه را منتقل می‌سازد و میان گویشوران به این زبان جابه‌جا می‌کند. فصل ششم در اعتراض به ادعای «فلسفه تطابقی» و ارائه ویژگی‌های کلی آن اختصاص یافته است و بیان می‌کند که این فلسفه برخاسته از تقلید از منطق هماهنگ است که عقلانیت محدودگرا نتیجه آن است. این در حالی است که «فلسفه تطبیقی»، که در مقابل آن قرار دارد، نتیجه‌اش عقلانیت گسترده و تحول‌پذیر است. در فصل هفتم دکتر عبدالرحمان آثار نظریه عقلانیت تکامل‌گرا را مطرح می‌کند و معتقد است، برخلاف باور رایج، عقل مراتب و درجاتی دارد که اولین مرحله آن تصدیق، مرتبه میانی آن تطبیق، و بالاترین درجه تحقیق است. فصل هشتم به بررسی اشکال پیوند میان فلسفه انسانی و حکمت قرآنی از نگاه بدیع‌الزمان نوری، یکی از فیلسوفان تحول‌خواه مسلمان، می‌پردازد. و آنجا که فیلسوف را از حکیم متمایز می‌سازد به این اشاره می‌کند که چگونه انقلابی‌کوپرنیکی در نگاه به این ارتباط وجود آورده است. اما بخش سوم نیز چهار فصل دارد و محتوای آن درباره «استدلال‌گرایی منطق» چه در حوزه سنت اسلامی و چه در اندیشه منطقی معاصر است:

فصل نهم به فراخوانی مسلمانان و ارتباط آنان با مناظره به عنوان نمونه نظری‌ای می‌پردازد که دارای شرایط منطقی و اخلاقی ویژه خود است و براساس مشارکت با دیگری در حقیقت‌جویی بنا شده است. فصل دهم درباره چگونگی برخورد مسلمانان با دانش منطق به عنوان یک دانش منقول بحث می‌کند و به این مطلب می‌پردازد که مسلمانان چگونه منطق را با مبانی مشروعیت متداول سازگار ساخته‌اند و آن را با حقیقت دین اسلامی متناسب کرده‌اند. فصل یازدهم نتایجی را ارائه می‌کند که دکتر عبدالرحمان در پایان‌نامه دکتری‌اش از آن‌ها با عنوان آرمان دولت (نگاشته شده در دانشگاه سوربن) دفاع کرده و ویژه بازگرددن اثر زبان طبیعی در اندیشه منطقی فیلسوف و ساختار استدلالی آن است. فصل دوازدهم نیز عهده‌دار پاسخ به این ادعاست که قانون نیازمند منطق نیست و به بیان چگونگی استفاده از تداول و ابزارانگاری از شیوه‌های منطق طبیعی در استدلال می‌پردازد.

همچنین این فصل تناقض‌های موضع انکار ضرورت منطق را نمایان می‌سازد، موضعی که بر بسندگی استدلال برای به‌دست‌آوردن قاعده‌ای بدون نیاز به منطق پافشاری می‌کند. پیوست کتاب شامل دو بخش است: بخش اول مربوط است به مبانی قطعی و نتایج نگرش تکامل‌گرا به سنت، و بخش دوم راجع به راه‌های روزآمد کردن علم اصول فقه است.

در پایان می‌گوییم: کرانه‌های امیدبخش و اراده‌راستینی که پروژه دکتر عبدالرحمان در پایه‌گذاری مبانی «اندیشه فلسفه اسلامی» آن‌ها را بازگو می‌کند شبیه آن چیزی است که برای غریبان مدرن از ذخیره‌های اندیشه و نگرش‌های فلسفی فراهم شده و ما را واداشته است که به خوانندگان عرب‌زبان این کتاب را ارائه نماییم. و همه قصد ما از این کار زنده کردن امید در جان آنان است، امید به امکان برون‌رفت خواننده عرب‌زبان از تقلیدی که همچنان گروهی از فرهیختگان آن را نشخوار می‌کنند و، بدون پوشش و آرم، دیگران را به آن فرا می‌خوانند. ما نیز بر آنیم تا از این رهگذر بتوانیم اعتماد به ارزش‌ها و شیوه‌های سنت را تقویت کرده و این باور را عمق ببخشیم که چنانچه تلاش‌های یک خواننده عرب‌زبان برای پیمودن راه نوآوری و ابتکار درست باشد، او را به خواسته‌اش خواهد رساند، هرچند بر او زمانی دراز بگذرد و زمین با همه گستردگی‌اش بر او تنگ شود و راه‌های پریچ‌وخمی که از پیمایش جلوگیری می‌کنند بر او دشوار گردند.^۱

از خداوند بزرگ برای استاد طاه‌ها عبدالرحمان سلامتی و عمر طولانی خواستاریم تا بتواند پروژه‌اش را کامل و منتشر سازد و به‌شکلی کارآمد عقل‌ها را اصلاح و فهم‌ها را روشن نماید. خدمت به این مکتب فکری در قالب انتشار، رواج‌بخشی، و تحقیق پیرامون آن از اولویت‌های ماست تا بتوانیم گوی سبقت را در جذب خوانندگان به آنچه برایشان سودمند است برابیم، همان‌گونه که قرآن کف را رفتنی می‌داند و آنچه برای انسان سودمند است را ماندنی.

والله ولی التوفیق

رباط، ۲۱ محرم ۱۴۳۶ ه.ق. مصادف با ۱۴ نوامبر ۲۰۱۴ م.

دکتر رضوان مرحوم

۱. توضیحات دکتر رضوان مرحوم، نویسنده پیشگفتار و گردآورنده مطالب کتاب، با نام اختصاری [ز.م] آورده شده است.

[بخش نخست]

روش تکامل‌گرا در باب سنت



چگونه در نگرشمان به سنت نوآوری کنیم؟

عنوان بحث ما، «چگونه در نگرشمان به سنت نوآوری کنیم؟»، از چهار عنصر تشکیل شده است، این عناصر عبارت اند از: «سنت»، «نگرش»، «نوآوری»، «چگونگی». ما باید مفهوم هر یک از این عناصر را مشخص کنیم. این تعریف اگرچه برای تعیین جایگاه کاربرد این عناصر سودمند است، اما نمی تواند طبیعت ترکیب بین این واژگان را برای ما مشخص کند. لذا لازم است ترتیب قرارگرفتن این واژگان در عبارت را به هنگام تعریف آن ها لحاظ نماییم، به گونه ای که مفهوم هر یک از این ها بستگی به جایگاهش در این ترتیب داشته باشد، چراکه این ترتیب براساس قرارگرفتن واژگان نیست، به گونه ای که «چگونگی» عنصر اول قرار گیرد، سپس به ترتیب عناصر «نوآوری»، «نگرش» و «سنت» قرار بگیرند. این ترتیب پیوستگی میان آن ها است، که براساس پی درپی آمدن شرایط آن ها در واقعیت نیست. ترتیب در اینجا براساس پشت سرهم قرارگرفتن معانی در ذهن شکل می گیرد، به این معنا که ترتیبی منطقی است و ترتیبی مکانی و زمانی نیست، هرچند در گستره زمان شکل بگیرد.

روشن است که ترتیب منطقی عنوان بحث اقتضا می کند مفهوم «چگونگی» پس از مفهوم «نوآوری» بیاید، زیرا چگونگی بدون متعلق آن معنا ندارد. و نیز لازم است

مفهوم «نوآوری» پس از مفهوم «نگرش» بیاید، چراکه نوآوری بدون متعلق آن معنا ندارد. و در نهایت مفهوم «نگرش» پس از مفهوم «سنت» بیاید، چراکه اگر چیزی نباشد تا نگرش راجع به آن صورت بگیرد، نگرشی هم در کار نخواهد بود. سنت به خودی خود عنصری است که به عنصر دیگری وابسته نیست و، به دلیل این استقلال، جایگاه اول از آن سنت است، بنابراین سزاوارتر است که ابتدا مرزهای سنت را مشخص کنیم. اگر مرزبندی آن تحقق یابد، مرزبندی متعلق آن و متعلق متعلق آن به این منوال امکان پذیر می شود. حال چگونه سنت اسلامی-عربی را تعریف کنیم؟

۱. مفهوم «متن سنت اسلامی-عربی»

نمی خواهیم وارد تعریف هایی شویم که برای سنت آورده اند، و منظورشان خود سنت بوده است یا سنت را وسیله ای برای مفاهیم دیگر قرار داده اند. به سبب اینکه این گونه تعریف ها تنها تعریفی کلی از ساختار کلان سنت است و شامل تعریف های عقل نمی شود که ساختارهای جزئی سنت را در بر دارند. اگر غیر از این بود، ارائه دهندگان این تعریف ها دچار مصادره به مطلوب شده بودند، زیرا آشکارا این را پذیرفته بودند که آن ها، پیشاپیش، آنچه را به دنبال شناختنش هستند می دانند. به ناچار تعریفی که ما ارائه خواهیم داد نیز همانند دیگر تعاریف کلی و گسترده خواهد بود، ولی کوشش ما بر این است که این تعریف با تعاریف کلی دیگر متفاوت باشد. از همین رو در این تعریف به دو شرط پایبند خواهیم بود: اول آنکه این مفهوم را «رویاری» مفاهیمی می گذاریم که با آن ها در یک دایره معنایی قرار دارد و دوم آنکه این مفهوم را با یک قید مشخص «تخصیص» می زنیم.

۱.۱. رویارونهادن

«فرهنگ» و «تمدن» از مفاهیمی اند که با «سنت» در یک حوزه معنایی قرار دارند، لذا از جهاتی سنت با این دو مفهوم تقابل دارد. یکی از این جهات این است که سنت اعم از دو مفهوم دیگر است. سنت اعم از فرهنگ است، زیرا فرهنگ سازی عبارت است از «شکل دهی» و «جهت بخشی» براساس ارزش های ملی پذیرفته شده، که عمل براساس آن نیز بایسته است. واژه قوام بخشی را برای نمایاندن مفهوم شکل دهی و جهت دهی